437

هذا رسالة وجيزة في بيان تحقيق الذكر ووجوبه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فرّج هموم محبّيه بروائح تفرّجه
وسوّح سفينة سائريه بمجاري تموّجه واذهب رجال
المؤمنين بامطار سحاب رأفته واحرق اجرام الشياطين
بانوار شهاب نقمته وصلى الله على محمد وآله
الطيبين الطاهرين والسلام على من اتبعهم من
اصحابهم الباهرة چنين گويد اقل العباد الاثم
الجاني محمود بن محمد قاسم الكاشاني شاكر اين مختصر
مسمى بيونان الاهي در تحقيق ذكر في قوله تعالى
فاذكروني اذكركم در آنكه چه چيز است مراد از ذكر
واجب در آنكه واجب است يا نه وبر فرض وجوب چه قدر
مقدار معتنى از براى آن هست يا نيست با شرايط چندى ديگر

بدان

بدان اولا سر ناميدن اين كتاب را كه مبتنى بر تحقيق
ذكر است بيونان الاهي زيرا كه اهل يونان آنچه را كه از
خواطر ايشان محو ميشد چنانچه داخل يونان ميشدند بياد
ايشان مى آمد هر آينه بايد در باطن محمدى صلى الله عليه وآله
وامت آن انجناب مقامى بنحو اشرف واكمل بوده باشد بحكم
وجوب مقام جمع الجمع از براى اول الخلق ومبدء ايشان
بنحو اشرف واكمل عقلا وبحكم حديث يكون في امتي ما
كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل وحذو
القذة بالقذة نقلا كه موافق است مر عموم لتركبن
طبقا عن طبق را علاوه بر متفق بودن اندر ميان
فريقين از عامه وخاصه ويونان امت محمدى صلى الله
كه سبب ياد آمدن ايشان است مر آنچه را كه فراموش شده
ايشان را چه در دنيا وچه در عالم ناسوت وخلوات ذكرا
كه روشن بمصباح اسم نور ذات بوده كه قائم بمشكوة عالم اسماء

وبمحفوظ از هوای حوادث بزجاجهٔ عالم صفات است کما
قال عزّ وجلّ فی بیوتٍ اذن الله ان ترفع ویذکر فیها
اسمه یسبّح له فیها بالغدوّ والآصال و بعبارت انکه فرمود
مثل نوره کمشکوةٍ فیها مصباحٌ المصباح فی زجاجةٍ الآیة
که بآن مصباح و جام جهان نما جمیع ذرات عالم بما
کان و ما یکون الی یوم القیمة از برای ایشان مشاهد
و مکشوف میشود چنانچه مشهور است بآنکه کاملی از
سالکی پرسید که تو در عالم تند در صف چند بوده و من
در صف چندم بودم و آن سالک اقرار بعجز کرده که من
بدین مقام نرسیده و غیر از این کرامات از اولیاء و اخیار
از غیوبات ایشان من غیر آن تعدد و انحصی که بواسطه
ذکر خداوند از برای ایشان حاصل شده علاوه بر آیات
و احادیث و ادلهٔ عقلیه بر مطلوب مثل فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون و غیر آن چنانچه تفصیل

باید

بباید انشاء الله تعالی **ثانیا** انکه غرض از خلقت
کردن خلق را جزءاً و کلاً و مجملاً و مفصلاً معروف و
مشهور شدن خداوند است از انها بحکم کنت کنزاً
مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف
و لکن بجمیع اطوار وجود که بر خلاف آن علم است مثل ادراک
داشتن صنع بر صانع تا بشناسند که علم بوجود صانع بهم
میرسد از ما وراء غیب از غیر دیدن از روی حس و بعضی
از آن حس است مثل خلقت انسانی کما قال انّی جاعلٌ
فی الارض خلیفةً و کما قال صلی الله من رآنی فقد رأی
الحق بحکم انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون الله
و بحکم من یطع الرسول فقد اطاع الله علاوه بقول
تعالی ذلکم الله ربّکم الحقّ که اسم اشاره است حسّاً
و لکن بچشم که چشم سر عینک آن میتواند بودن پس انسان

نمونهٔ آن خداوند است کما قال ان الله تعالی خلق
آدم علی صورته ولکن نه هر انسانی یا آنکه هر انسانی
ولکن بکمال رؤیت حق از برای غیر حق در دیدن انسان
کامل است و آن نوع متصف بودن و شدن بجمیع صفات
کمالیهٔ حق است صورت تام و مظهر و مرآت از برای حق باشد
تا دلیل بر آنکه حق را جز حق بحقیقت نتوانست دیدن لمصنفه
بیت نور حق از چشم حق آید پدید ❊ دین مسبب کو دیده
نور شن ناپدید ❊ چون توان گفتن که ناپیدا است او ❊
با وجود قول من حبل الورید ❊ فلا تدرکه الابصار وهو یدرک
الابصار وهو اللطیف الخبیر و متصف شدن بجمیع صفات
کمالیهٔ حق بحکم تخلقوا باخلاق الله نوع اتیان بجمیع مقاطیر
اسماء و صفات آنست که عبادت از هر یک از اعمال شرعیه
است که مفطور از فطرت یکی از اسماء و صفات خداوند
شده هر یک از اعمال شرعیه مثل انفطار ناس از اسم
ذات بحکم

ذات بحکم فطرة الله التی فطر الناس علیها از جهت قابل
بودن تا ایشان جمیع اعمال شرعیه و اجتناب از جمیع
مولدات از کلمات خبیثهٔ طاغوتیه است کما قال
یا ابن آدم اطعنی فیما امرتک وانته عما نهیتک
اجعلک مثلی فلیس کمثلی انا اذا قلت لشیء کن
فیکون یا بعبارة اخری یا عنوان مثل حدیث العبودیة
جوهرة کنهها الربوبیة که خلقت جن و انس از برای آن
شده بحکم وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون که تا شخص
ایشان بجمیع امور شرعیه نکنند متصف بجمیع صفات
نخواهد شدن و این مستلزم است مر بودن خلیفهٔ حق را
بلکه خلیفه بودن شیطان را بحکم فماذا بعد الحق الا الضلال
و حال آنکه فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة پس محقق شد
وجوب اتیان بجمیع اوامر و اجتناب از جمیع نواهی و الا فخرج
عن ذمته ومن خرج عن ذمته فلهم هلک زیرا که نبی از خلافت

حق است و مراد از عبادت و اعمال شرعیه که اسباب
عمده در مطلوب و معارف حق است در حقیقت ذکر الله است
بحکم اقم الصلوة لذکری و بحکم و لذکر الله اکبر باعتبار آن
که بنده انسان جامع جمیع صفات کمالیه که عبادت
از انسان کامل باشد میشود و نیز اگر مراد از بعضی صفات
کمالیه مثلا اطمینان است باعتبار آنکه جمیع اینها جز به بندگی
حاصل نمیشود چنانچه ما برخی از آنها را بیان میکنیم که یکی
از آنها آنست که فرموده الذین تطمئن قلوبهم بذکر الله
الا بذکر الله تطمئن القلوب و مراد از اطمینان یا شک
خفی یا شک نداشتن است بحکم لیطمئن قلبی بنا بظاهر تفسیر
و یا خیال و قصد معصیت نکردن است که مرتبه عصمت باشد
بحکم المعصوم لا یهم بذنب که مرتبه نفس مطمئنه باشند
در قول خداوند که فرمود یا ایتها النفس المطمئنة که
تا شخص بدین مقام نرسد داخل در جنت خداوندی نتوان

شدن

شدن بحکم فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی که مراد
از آن متصف بجمیع صفات آن میتواند بود نه که لقاء
حق موقوف بر آنست در جنت خود آن و مراد از نفس
مطمئنه قصد معصیت نکردن بودن ظاهر میشود از
قول محققین با نکه نفس را چهار قسم گفته اند اول
اماره فی قوله تعالی ان النفس لاماره بالسوء و آن آنست
که قصد معصیت را بکند بافعال آن و پشیمان نشود دوم
لوامه فی قوله تعالی و لا اقسم بالنفس اللوامة و آن
آنست که قصد معصیت را بکند بافعال آن و لکن پشیمان
شود و خداوند قسم بآن خورده بجهت امیدوار ساختن
آن و محبوب بودن آن در نزد آن بحکم ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین سیم ملهمه کما هو الظاهر فی قوله
تعالی فالهمها فجورها و تقویها و آن آنست که قصد عصیان
بکند و لکن بفعل نیاورد چهارم مطمئنه و آن آنست

که قصد معصیت را نیز نکند بالجمله این نفس که مقامی از
مقام کمال نفس و نفس کمال است تحقق آن بتحقق ذکر خدا
ست چنانچه قول خداوند است که دانستی که فرمود الا بذکر الله
تطمئن القلوب و نفس مرتبه از مراتب و درجات قلب است
زیرا که هفت مرتبه از برای قلب چنانچه شد بنا بر اعتباری که
نطق سماء سبعه میتواند بود در عالم انفس از برای دلالت
داشتن بر عالم آفاق که تا شخص جمیع مراتب قلب را طی نکرده
بجمیع مراتب سماء نخواهد رسید لهذا فی قوله تعالی و لقد
خلقنا فوقکم سبع طرائق قددا که مراد از انسان در حقیقت
تمام عالم است کما قال أتزعم انک جرم صغیر و فیک
انطوی العالم الاکبر و تا جمیع مراتب سماء را طی نکرده
جمیع بطون کتاب بر آن مکشوف نخواهد شده بود که
محتوی بجمیع اسماء فی قوله تعالی و علم آدم الاسماء کلها است
تا تواند در صندوق از صندوقهای محمول بر شترهای

دیده

دیده شده از برای محمد صلعم در مدح علی ابن ابیطالب علیه السلام بخط
نور سبز بود در عالم ازلیت که عالم جعفر جامع که مطوی
بکل اسما است نظم آن موقوف بضرب آباء سبعه است
در امهات اربعه که تا حاصل شود مقام ثمانی و عشرین
که مرتبه جزو و صفحه و سطر و خانها و کتابت که جمیع غیوبات
آن آن منکشف میشود که میتواند مراد از کتاب و انت الکتاب
المبین الذی باحرفه یظهر المضمر آن یا غیر آن باشد و
تا تواند تربیت اقالیم سبعه وجود خود را داده انافانا
مثل آسمان و سماء سبعه که از برای اقالیم سبعه زمین
بکواکب سبعه و حرکات خود تا از مصداق حدیث المؤمن
حی فی الدارین خارج شود و نمیرد فلا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما آتیهم الله من فضله الآیه و تا تواند صاحب
یقین باشد که بمعنی اطمینان میتواند بود تا سیما بکسانی

که یقین مفطور اند بفطرت السماء ایشان شده که مراد ا
حروف تبیینا الف و سین که لام علوی و فا و فاطمی و یاء و
نون حسنین که باطن الف الوهیت و سین محل عینا شد
بحکم یس. والقران الحکیم که نظیره الف عالم حقیقه مشاهد
که چنانچه جمع کنی لام علوی را با فاء فاطمی و بحال خود وا
گذاری یاء و نون حسنین را بدون جمع یقین حاصل
ابلتنا دلیل بر اینکه اگر اینها نبود صورت یقین بسته
نمیشد در عالم در خصوص و اهل ان که علی ابن ابیطالب ع را
راس ان بوده بحکم قوله ع لو کشف الغطاء لما ازددت
یقینا و بالجمله و از جمله صفات و قوای کامله نفس
انسانی انشراح او برای اسلام و نوری از پروردگار
او برای انشراح صدر است یا مطلقا و ان نیز موقوف
بذکر است چنانچه فرمود افمن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من
ذکر الله

ذکر الله اولئک فی ضلال مبین و مراد از انشراح
صدر از برای اسلام فهمیدن احکام شرعیه و تکالیف
خمسه است از روی علم نه از روی ظن زیرا که معنی ندارد
که انشراحی که خداوند عالم بکند از برای بنده از روی
ظن مذموم در آیات و احادیث بسیار وارد در ان باشد
باشد بلکه میگوئیم که انشراح نخواهد بودن مادامیکه از
روی علم نباشد علی الخصوص که او نوری از پروردگار خود
باشد که خطا با وجود نور از پروردگار محال از برای بنده
در فهم نفس الامر اشیاء و احکام یا متحقق بخلاف محل
نظر و رای و عمل بعقل ناقص بدون نقل از کتاب
یا سنت و بالجمله پس محقق شد موقوف بودن انشراح
صدر از برای اسلام در قول خداوند ان الدین عند الله
الاسلام و ایضا و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن
یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین و نور از پروردگار

خود او برای ظلمت سرای دین و دنیا و قبر و قیامت و نور ساختن
دل را مایل کرد خداوند و الا دیگر راهی روشن و ظاهری خواهد بود
پس تا شخص منشرح نشده صدر او از برای قبول امر اشیاء
و احکام هنوز در مصداق کامل که بعضی از قوای ان انشراح
صدر او برای اسلام نوری از پروردگار داشته نشد نخواهد بود
و ان موقوف بدان کرده شد تکمیل الانسان و مراد ان انسان کامل
که بسبب تکمیل نفسانی خود کوشیده باشد بودن در حقیقه کسی را
میتوان گفتن که از بدو ایجاد تا زمان وفات الی خداوند
کفر و شرک نداشته باشد و اینست سر ورود حدیث بانکه
نطفه مومن حقیقی از فواکه با غذا و اب کوثر مهیا شد که جمیع
اجزاء او بهشت صاحب نفس ناطقه مهیا شدند چنانچه حدیث است ا
علاوه بقوله تعالی در حق عیسی ع که فرموده فناديها من تحتها
الا تحزني قد جعل ربك تحتك سريا الی آخره بنابر انکه گوینده
این کلام عیسی ع باشد در انکه علامت صحیح بودن در ازل

در حین

در حین تولد در بعضی احیان ظاهر میشود که تکلم کردن
بچین باشد بجهت وجود مقتضی و همچنین کافر بودن
در ازل چنانچه در حال متکلم شروع شد در حال تولد
و غیر ان از حدیث بر انکه در شکم مادر تسبیح خداوند را
میکردند تا تواند علامت باشد بجهت خداوند در جمیع
صفات کمالیه از برای خلق در روی زمین بلکه در جمیع
عوالم زیرا که از جمله صفات کمالیه خداوند متصف
بودن آنست بجمیع صفات کمالیه ازلا و ابدا و مادام
کونه موجودا و همچنین علامت ان نیز باید مادام کونه
موجودا منشرح الصدر و نورانی بنور خود او باشد مثل
عیسی و یحیی که فرمود خداوند در حق ایشان و سلام علی
یَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و ایضا
وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

که بمنزله ان یحیی و عیسی محمد علیه السلام بوده بحکم یکون فی
امتی ما کان فی بنی اسرائیل الحدیث که مراد از نفس
علوی بوده که چشم خود را باز نکرده مگر بروی محمد یا
خواندن کتب علاوه بر صد و یکر امات از ان ولایت
ماب در بطن مادر تا نوانکه امام و مقتدای خلق بوده
فلا لازم می اید ترجیح بلا مرجح و تکذیب جامعیت محمد صلی الله علیه و آله
و وصی آن مرجع صفات کمالیه جمیع انبیا و اوصیاء را
با وجود بودن او یکتا نبی اشرف و اکمل و از اینجا
مستفاد از ایه فهو علی نور من ربه میتواند شد که
فرمود فهو علی نور من ربه میتواند شد که فرمود فهو علی
نور من ربه بکسر لام علی و تشدید یاء بحکم لنا القاء
الاصول و علیکم بالتفریع چنانچه در حدیث است و در ایه
هذا صراط علی مستقیم بر انکه علی مستقیم بکسر لام علی علاوه
بر ادله عقلیه بر مطلوب در اینکه باید کسی باشد که جامع

صفات

صفات کمالیه باشد که در امت بواسطه ان با قتدا من
جمله صفات جزئیه حاصل اید که لازم نیاید اتأمرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم و کبر مقتا ان تقولوا
ما لا تفعلون و این نیست معنای مگر مصداق بودن
امام در هر ایه در خصوص طیبین و طیبات بوجه الحقیقه
و اولا و دیگران بر وجه مجاز و ثانیا مثل مصداق
بودن اعداء ایشان در هر ایه در خصوص خبیثین و
خبیثات علی وجه الحقیقه و اولا و دیگران علی وجه
المجاز و ثانیا بحکم کلما سمعت الله ذکر قوما بخیر فی
القران فنحن و کلما سمعت الله ذکر قوما بسوء ممن
مضی فهم اعدائنا و بحکم اولئک اولئک هم المؤمنون
حقا و اولئک هم الکافرون حقا تا محقق شود قول ایشان
اینست مراد از صفات کامله از برای انسان کامل در حقیقت

که بغیر از ذکر حاصل نتواند شدن چنانچه غفلت و حصول
ضد این صفات است که تغییر میشود بضلالت مثل تغییر شدن
اقل بهدایت در قول خداوند والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا چنانچه فرمود ذلک هدی الله یهدی به من یشاء
بعد از آنکه فرمود افمن شرح الله الی قوله ثم تلین جلودهم
وقلوبهم الی ذکر الله در آنکه میزان در انشراح صدر
حاصل از ذکر و مجاهده و هدایت و نور دار بود و دیگر
بغیر این نوع نتواند بودن که بعد از تشریف از کتاب حاصل آید
نه آنکه بلکه ظاهری باقی معنی کان بدون حصول این صفات
کمالیه نفس انسان کامل عالم بودن بجمیع علوم ظاهریه
و باطنیه و غامضه و لدنیه مطلقا که آنها بغیر از ذکر
حاصل نتواند شدن و بغیر ایشان سؤال نباید کردن لقوله
تعالی وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم ایضا
ولقد

ولقد علمه الذین یستنبطونه منهم و غیر آن چنانچه
فرمود فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و مراد
از ذکر در این آیه باعتبار عالم انسانی نفس محمدی است
لقوله تعالی ذکرا رسولا که بکثرت ذکر نفس ذکر شده
بود وجود محمدی ص دلیل عدل که بکثرت عدالت نفس
عدالت شده بود پس معنای فاسئلوا اهل الذکر این شد
یعنی سؤال کنید اهل رسول که مراد ائمه اطهار باشند
کما قال نحن اهل الذکر والذکر رسول الله که تحقق معنی
قرآن علی وجه الحقیقه بدون وجود امام عصر که تالی
قرآن است متحقق نتواند شدن و از اینجا است که فرمود
پیغمبر ص انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی
الحدیث و باعتبار عالم بینات و کتب قرآن است لقوله
تعالی ان هو الا ذکر و قرآن مبین و غیر از آیات ادله
بر آنکه باعتبار دیگر مراد از ذکر قرآن است از جهت مفصل شدن

قرآن از خود قرآن ماخذ آن بیاید آیه ولو کان من
عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا لقوله تعالی
کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر الا
تعبدوا الا الله و باعتبار عالم السنة قوم ذکر که
میگویند حفظ و این کلمات جاریه بر زبان امی خواهند
مثل لا اله الا الله یا غیر از اسمای حسنای خداوند تعالی
که شخص بواسطه این اذکار متصف بصفات الهی شده
که بعضی از آن علم بجمیع ذرات عالم است چنانچه شیخی
کاقل نقل کرده که بعضی از امت محمد صلعم طایفه ابرارند
که ایشان مراعات ظاهر شرع کرده بدون تبدیل
اخلاق و ایشان داخل اولیا شمرده نمیشوند مگر اینکه
اهل بهشت اند و طایفه دیگر اخیارند که ظاهر شرع را مراعات
کرده با تبدیل اخلاق و از زهاد ایشان اگر یکی منزل ابرار رسد
و طایفه دیگر شطارند که واجبات را بجا آورده و ترک مستحبات را
کرده

کرده و بجای جمیع انها ذکر تهلیل را بنا گذارده
و شب و روز یک آنی خالی از مراقبه نفس و ذکر نیستند
تا آنکه ذکر لسانی ایشان مبدل بخفی و قلبی میشود که
روح ایشان اعادی که در عالم ملک سموات افتاد
سیر ایشان مستقیم میباشد و باسمان بالا میرود
با مصافحه کردن با ارواح انبیا و اوصیا تا از سموات
گذشته تا ما ورای عرش که مستغرق در بحار صفات
الهی شده که عبارت از بیست دریا که بحر عظمت و بحر
قدرت و بحر نور و غیر آن باشد با ذبا یدا لتفات
نکرده و نفی انها را بکلمه لا کرده بحکم و کمال التوحید
بالکمال الاخلاص نفی الصفات عنه تا مستغرق
در عالم غیب الغیوب در قوله تعالی فلا یظهر علی
غیبه احدا شده و بعد از نزول از آن مقام که بالا
تر از آن مقامی نتواند بود که مقام رسول و مقام

کسی که راضی از رسول ص بوده میباشد که مراد ازان محمد
مرتضی است فی قوله تعالی الا من ارتضی من رسول اخبار
فرمود علی ممسوس فی ذات الله و کما قال انا محمد و علی
و محمد انا و در این صورت نیست علومی و صنعتی مکو
اینکه مکشوف او برای او نخواهد بودن لکن در قوس
نزول نه در قوس صعود که بجز التفات بنود حق
جایز نیست ولد برای ان و نفی غیر را باید به لا اله الا
الله بکند حتی الصفات چنانچه گذشت لمصنفه بود
عشقهائی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی
و اینست معنی قول جناب امیر المؤمنین ع با بزرگی او بودکان
که فرمود سی سال دربانی دل را کردم و نگذاشتم بجز از
خداوند داخل دل شود تا بدین مقام رسیدم
بعد از انکه رسید بدان ان بم قلت ما خلق
جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه بیت سالها بردر دل
هم چرا بانی نشستیم تا میسر شود ت خدمت
سلطان

سلطان محمود و بالجمله این شد معنی قوله تعالی
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که موقوف شد
بتحصیل جمیع علوم ربانی بلکه مطلقا که موهبه و از مراتب
کمال نفس ست بذکر خدا و بذکر بجز آن حاصل نتواند شد
چنانچه فرمود لیس العلم بکثرة التعلم بل هو نور یقذفه
الله فی قلب من یشاء بیت علمی که حقیقی است در سینه بود
درسی نبود هر انچه در سینه بود بمعنای انکه مراد از آدم
جمیع عالم است و بنابراین باید از خود حاصل کرد جمیع علوم
عالم را بیت دوائک فیک و ما تبصر و دائک منک
و ما تشعر اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم
الاکبر و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر
بیت ای ائینه جمال شاهی که توئی وی نسخه نامه
الهی که توئی بیرون ز تو نیست انچه در عالم هست
از خود بطلب هر انچه خواهی که توئی و دلیل عقلی بر انکه

ذکر خداوند سبب ظهور جمیع علوم میشود هویداست
زیرا که مراد از ذکر مثلا لا اله الا الله است که موجب نفی وجود
غیر که حجاب ظلمت است و اثبات نور اسم ذات که مستجمع است
من جمیع صفات کمالیه را که بعضی از آن عالم بودن بجمیع
علوم است در قلب میشود و این نیست معنی آن مگر آنچه را
که گفته شد زیرا که بدون ارتباط میانهٔ اسم و مسمی معنی
ندارد بر گزیدن این اسماء را بخصوص والا هر اینه جایز
خواهد بود لفظ شیطان بزبان جاری کردن و ارادهٔ
خداوند از آن کردن با قبول خداوند عز او بر عکس و این
محالست عقلا و نقلا لقوله تعالی ضرب الله مثلا
کلمة طیبة الی قوله تعالی و مثل کلمة خبیثة و تفصیل
قالطبع اشتراکست پس ثابت شد بنابراین شمل اکسیر بودن
اسماء الهی از برای مس قلب انسانی کما قال ص و لکل شیء
صقالة و صقالة القلب لا اله الا الله عموم و خصوصا

ذکر

والکل شیء صقالة و صقالة القلب لا اله الا الله از روی
خصوص که افضل جمیع عبادات و اذکار بوده باشد چنانچه
حدیث است با نکه خیر العبادة یا خیر الذکر لا اله الا الله
چنانچه بتفصیل در مقام خود بیاید با بیان طریقه
ذکر خداوند و شرایط آن که بدون آن اینگونه مقامات
متحقق نخواهد شدن مگر ظن و وهم و حال اینکه از نتیجه
ظاهر میشود اما بعد آیه مراد علم است بجمیع علوم نه ظن
که موجب شک و فسق و لذا این است بالبینات والزبر
که مراد از بینات دلیل عقل و زبر دلیل نقل میتواند
بودن که حکم عقل ناقص بدون نقل آینست مگر ظن
که موجب رفع اختلاف نتواند بودن و حال اینکه
تعالی آن فرمود و انزلنا الیک الذکر لتبین
للناس ما کانوا فیه یختلفون و اختلاف در تشخص
در یک مسئله فرع حصول ظن است از برای هر یک

برخلاف دیگری نه وهم وشک والا تابع صاحب ظن
میشدان صاحب وهم وشک علاوه برانکه ضمیر لتبیّن
راجع بمجملاست که باید در مسائل وعلوم صاحب علم
باشند نه ظن والا لازم می اید ترجیح بلا مرجح اضافه
برانکه فرمود وما یعلم تاویله الا الله والراسخون
فی العلم ونفرمود ومایظنون ونفرمود تاویله وخصوصا
که مراد خود کرد راسخون را خداوند صاحب علم و
بالجمله از جمله صفات کمالیه نفس انسان کامل
وقوای ان سمع وبصر وفواد آنستکه بدون اینها
نفس کامل نخواهد بود وتحقق ثمره وفایده هر یک
از انها فرع ذکر خداوند وعدم غفلتاست چنانچه
فرمود واولئک هم الغافلون بعد از انکه فرمود
ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب
لا یفقهون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئک
كالانعام

كالانعام بل هم اضل که غفلت سبب نفهمیدن
علوم وحکمت در صنایع خداوند وندیدن نور
الهی را در ایشان میشود وذکر سبب حصول جمیع اینها
میشود چنانچه فرمود ما رایت شیئا الا ورایت
الله فیه او معه او قبله وچنانچه شخصی بزرگی میگفت
که در کاشان شخصی هست که از صدای ذکری که از
موجودات میشنود صدای بازار مسکران بگوش
او نمیرود وبازار مسکران وچنانچه بتجربه رسیده
است افهم بودن اهل ذکر از دیگران بحدی که انچه
میگویند همه مطابق با احادیث وایات میشود
بعد از انکه در خارج ملاحظه کنی بخلاف غافلین
وغیر اهل ذکر اگر چه از علما باشند که بجز ظن که
موجب خطا است حاصلی از برای ایشان نیست بجهة
کوری وعدم نفس قدسی کما قال ص من عمی نسی الذکر

واتبع الظن وباد زخارفه و چنانچه حدیث است
بانکه ناطقهٔ قدسیه اشبه الاشیاء است بالملکوت
ویکی دیگر از قوای خمسه ان ذکر است و ملک الحی از ذکر
خداوند باز نمیماند و همچنین صاحب نفس قدسیه
بحکم قوله رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر
الله و غیر ان از احادیث که تا شخص بدین مقام نرسد
نفس او اشبه الاشیاء و بالملکوت نخواهد بودن
و چنین نفس قدسی نخواهد بودن و در این صورت
صاحب حسیهٔ حیوانیه خواهد بود که مقام رای و وهم
و ظن است زیرا که واسطه و برزخی نیست میانه حسیه
حیوانیه و ناطقهٔ قدسیه تا اگر صاحب ناطقهٔ قدسیه
نشود غیر از حسیه حیوانیه بشود و این محال است
و حسیهٔ حیوانیه نیست مگر صاحب ظن و وهم تا
ممتاز انسان بدین میتواند بوده باشد که فوق

میانه

میانهٔ حیوان و انسان بعلم است و تحصیل این
گونه مقامات موقوف باربعینات در خلوات ذکر است
که بدون ان متحقق نخواهد شدن چنانچه حدیث است
در ایمان کفر و انی در باب اخلاص بانکه ما من عبد
اخلص الایمان بالله اربعین یوماً او ما اجمل ذکر
الا زهده الله فی الدنیا و بصره دائها و دوائها و
انطق لسانه بالحکمة ثم تلی ان الذین اتخذوا العجل
سینالهم غضب من ربهم و ذلة فی الحیوة الدنیا
و عجل باصطلاح اهل البیت علیهم السلم ابوبکر است
که از برای او خواری بود یعنی بیکی مثل خوار و بنگ
محل و دبالای منبر رفتن و گفتن احکام و نشر علوم از روی
ظن و رای بدون اینکه صاحب الهام بوده باشد
مثل خلیفهٔ بر حق که عبادت علی ع بوده باشد و تمام
مطلوب در دکتر احقاق الحق و ابطال الباطل ادنای

ما مذکور است و انفعل از ابی بکر و غیر ان بجهة
عدم اخلاص اربعین یومًا یا ذکر یا دوستی اهل
بیت ع که از جملهٔ شروط ان است چنانچه حضرت
رضا علیه السلام فرمودند فانا من شروطها بعد از انکه
فرمودند لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من
عذابی تا انکه لذایذ عالم الوهیت که مربی لذایذ
دنیا و اخرت است در کدام ان ظاهر شده مثل علی بن
ابیطالب علیه السلام که فرمودند دنیای شما ها در نزد
پسر ابوطالب مثل استخوان بیگوشت خوکی است که در دست
خورده دار باشد اگر بمسند خلافت نشیند و بیب
لذایذ دریاست دنیا را نخورد بواسطهٔ دریاست و
لذایذ عالم حقایق را ندیدن و نرسیدن چنانچه
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند لی مع الله وقت لا یسعنی
فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل یعنی از برای من با خداوند

یکمقام

یکمقام دیگر است و امت جماعتی هست که جا نمیدهد
مر انرا ملک مقرب و نه نبی مرسل از کثرت و اندحام
ایشان و وقت در حدیث یعنی صلوة میشوانند
بودن لقوله تعالی ان الصلوة کانت علی المومنین
کتابا موقوتا پس در اینصورت زاهد در دنیا ست
و لذاید دنیا هم چنین کسان خواهند بود بجهة حاصل
بودن از برای ایشان بهتر از ان نزد دیگران و تا انکه
بینا کنند او را در درد خودش و دوای خودش را چه در
امور دنیا و چه در امور اخرت و گویا و جاری میکند
زبان او را بحکمت مثل انبیا و اولیا صاحب کتاب و
حکمت بودند و از این جاست که حضرت میفرمود که
در کتاب علی ابن ابیطالب چنین نوشته یا بوده
فلان مسئله نیز اگر بواسطهٔ اخلاص و اربعینات
صاحب مقام کتاب شده مثل انبیاء سلف که اشرف

از ایشان بوده که در حق ایشان فرموده و آتیناه
الحکمة پس چگونه علی ع صاحب کتاب و حکمت و فصل
الخطاب نتواند بودن مع قوله ص علماء امتی کانبیای
بنی اسرائیل بلکه این حدیث عام است در جمیع علماء
بدلیل اشرفیت ایشان از انبیاء علاوه بر آنکه فرموده
و یعلمهم الکتاب والحکمة یعنی امیین را که ایشان
بواسطه تعلیم و حکمة از انبیا ایضا صاحب کتاب و
حکمت بنفسه نبوند کما قال و انت الکتاب المبین
الذی باحرفه یظهر المضمر و غیران ولکن بعد از اصلاح
و ذکر در اربعین مذکور در حدیث که موافق است
در آیه فواعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر
فتم میقات ربه اربعین لیلة را که بدون اربعین
تجلی جلال و جمالی الهی از برای ان ممکن نشد پس چگونه
حاصل از برای دیگران میتواند شد در امت محمد ص
که فرمود

که فرمود علماء امتی کانبیای بنی اسرائیل و ایضا
یکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل
بالنعل و حذو القذة بالقذة که مبنی بر وجوب
از برای ایشان و وجود ایشان است در امت محمد ص
بیت سحر کرده روی در سر زمینی * چه خوش
گفت این معما با قرینی که عبادت از جبرئیل و محمد ص
در معراج میتواند بود یا مطلق عقل و روح که ای
صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی
که مراد از شراب روح و نفخت فیه من روحی و مراد از
شیشه قلب میتواند بود بقرینه قولش که فرمود خدا
از آن بنده بیزار است صد بار * که صد بت باشدش
در آستینی * که مراد حب غیر باشد در دل مطلقا بحکم
حسنات الابرار سیئات المقربین کما قال تعالی
و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم

کحب الله والذین امنوا اشد حبا لله الایة وچنانچه
علمای قدیم چنان بودند مثل بابا افضل چنانچه
فرموده **بیت** افضل درد لعین بی آخر دل کو
عمریست که راه میروی منزل کو ∴ شرمت بادا ز خلوت
خلوتیان ∴ هشتاد و دو چله داشتی حاصل کو
تا انکه بجائی رسید که مصداق مضمون وفیک انطوی
العالم الاکبر بالفعل شده چنانچه فرموده **بیت**
سرتاسر آفاق جهان از کل ماست ∴ سرچشمهٔ عقل
در روح قدسی دلهاست ∴ افلاک و عناصر و نبات
وحیوان ∴ عکسی بوجود روشن کامل ماست یعنی
نعبان انکه درون سینه را دلم پنداست کامی و
برفت و خواجه منزل پنداشت پس کثرت اربعین بجهه
بزرگی مقصود و دوری راه است نه بجهت بیحاصلی و بی
استعدادی بابا افضل **بیت** کس ندانست که منزلگه معشوق
کجاست

کجاست ∴ انقدر هست که بانگ جرسی می آید ∴
وایضا بابا طاهر فرموده است ∴ من آن بحرم که
در ظرف آمدستم ∴ چو نقطه بر سر حرف آمدستم ∴
بهر الفی الف قدی برآید ∴ الف قدم که در الف آمدستم ∴
منانذروزازل طاهر برادم ∴ ازان رو نام بابا طاهر ستم ∴
و میگویند از هزار گیاه ∴ یکی نطفه میشود و از هزار ∴
نطفه یکی انسان و از هزار انسان یکی طالب راه حق
میشود و از هزار طالب راه حق یکی راه می افتد و از
هزار راه افتاده یکی بمنزل میرسد و بابا طاهر میفرماید
من آن منزل رسیده ام ولکن نه هم چنین است
که اگر بمنزل برسید کسی واقف باشد بلکه ایضا بسیاری
از علوم و انوار از برای او کشف میشود که بسیاری
از عقول عدان حیران شد و بعد از رحلت از دنیا
شخصی را خداوند بر آن موکل میکند که کامل میکند

انرا بعد از انکه در این دنیا داخل سلوک و صاحب بصیرت
شد و دیکر از علماء قدیم که طریقهٔ ایشان بجز این شوده
والا طریقهٔ مجمل را کرفته که طریقهٔ ابوبکر است که علم
برای فطن است در علوم واحکام و مفتری بر خدا لخوا
بود مثل ابی بکر بحکم یومئذ عوا کل اناس بامامهم بعد از
انکه مقاومت با علی نتوانست کرد و حب جاه داشت
نبود باشد که غضب و ذلت بدیشان برسد و مراد از
اربعین و خلوت در خلوت دل نشستن است در حقیقة
اکرچه در میان خلق باشد بحکم العارف شخصه مع
الخلق و قلبه مع الله و بحکم رجال لا تلهیهم تجارة
و لا بیع عن ذکر الله که طریقهٔ جمع میانهٔ ظاهر و باطن است
چنانچه میکویند که کامل کسیکه ظاهران در عالم عقل
که عبارتست از شرع بوده و باطن ان در عالم عشق
باشد تا تواند مظهر اسم جامع شدن بخلاف دیکران

از انبیا

از انبیا که یا صاحب ظاهر یا باطن بودند و یا اکر صاحب
هر دو مقام بودند و لکن صاحب مقام جمعی نبودند
نه کلی نسبت به تبیلد انبیا و اوصیا چنانچه فرموده ادم
و من دونه تحت لوائی و انی و ان کنت ابن ادم صورة
فلی فیه معنی شاهد بابوتی و بالجمله اکر نتواند جمیع میانهٔ
ظاهر و باطن کرده باید بقدر امکان دست از مستحبات
برنداشته با دوام ذکر جای از واجبات بحکم ان اکرمکم
عند الله اتقیکم و بحکم ان اولیائه الا المتقون
چنانچه در مقام خود معین است که هریک از این اعمال
شرعیه مظهر یکی از اسماء الهی است و هرچه تواند در صفای
دل کوشیده بیت چه قدر او طلبی در صفای نیت کوش
و سالک باید اربعین کرفته اقلا و باقی در شب و روز در کار
بوده بیت خفته خواب ولنک و لوک بی ادب
سوی میغ واو را میطلب بحکم لیس للانسان الا

ما سعی وان سعیه سوف یری و کمال اربعین آنست
که جمیع اوقات او مستغرق ذکر خداوند شده که بهتانت
شصت و دو هزار یا شصت هزار لا اله الا الله بوده
و معتبر در اکل و غذا کم خوردن است بحکم قل من حرم
زینة الله لعباده والطیبات من الرزق نه حیوانی نخوردن
تا چهل روز با غذاهای منجر خوردن مثل چغندر و پیاز
یا غیر آن و یا پر خوردن بسیار و یا کم خوردن بسیار
بحکم کلوا واشربوا ولا تسرفوا بیت نه چندان بخور
که زدهانت بر آید نه چندان که از ضعف جانت بر آید
دیگر آنکه بدن مرکب روح است و اختلال بدن موجب
اختلال روح و سیر الست چنانچه فرمود که سبب فراق
نفس ناطقه قبل سیر در نزد تخلل آلات جسمانیست
نا العلم علمان علم الابدان و علم الادیان که علم بدن
مقدم بر علم دین است و از جمله شرایط آن سکوت
است

است و اجتناب از قول و فعل لغو است که بعضی
از علما حرام میدانند آنرا بلکه اگر کسی ترک لغو کرده
و بجای آن ذکر گذارده یا ایشان بجمیع اعمال شرعیه تقید
امکان معنی ندارد خداوند کامل نکردن آنرا دینرا
که امر بتکمیل کرده باوجود اینها پس معلوم است که
ممکن است تحصیل مقام کمال و الا لازم می آید اختلاف
در آیه لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها
و الا وسعها و اما آیه و حدیث در مذمت تکلم
بسیار است بعضی از آنها قول خداوند است که فرموده
والذینهم عن اللغو معرضون و حدیث از جناب امیر
۳ در وصیت بامام حسین علیه السلام که من کثر
کلامه کثر خطاؤه و من کثر خطاؤه قل حیاؤه و من
قل حیاؤه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار
و ایضا من قل کلامه کمل عقله و غیر آن از ادله عقل

ونقل کہ تا شخص بوذی در قلب ان ظاهر نشود ضرر تکلم
بسیار را نمی فهمد زیرا که بالا تر از سیاهی رنگی نیست
و از جمله شرایط ان خدمت است یعنی خدمت بندکان
خدا را خصوصًا خواص را از روی اخلاص بیت ز ملک تا ملکوتش
حجاب بردارند ؛ کسیکه خدمت جام جهان نما بکند ؛
و از جمله شرایط ارادت است ولکن چنانچه مشکل است شناختن
شخص کامل و ابلکه کاملی بجز امام عصر نمی تواند بودن
بهتر انست که بجز ارادت و توجه امام عصر را نداشته
باشد و الا مثل کسی خواهد بود که در آفتاب طلب روشنائی
چراغ بکند بیت کفتن بر خورشید که من چشمهٔ نورم ؛
دانند بزرکان که سزاوار سها نیست ؛ پس اکر توسل برای
جسته لا محاله بمنزله صیر سدا کر چه او را نشناسد بلکه
نه بیند زیرا که معتبر دیدن طبیب است مریض را نه برعکس
و فرموده علی ابن ابیطالب انا الذی ادری اعمال الخلایق

فی مشارق

فی مشارق الارض و مغاربها و لا یخفی علی ضمائرهم شیئ .
بخلاف انکه اکر توسل بغیر حضرت ریبا هست که جائی
نباشد یا انکه از ابالسه باشد بیت ای بسا ابلیس
آدم روی هست ؛ پس بهر دستی نباید داد دست
مکر بطریق مصاحبت و دوستی چنانچه طریقهٔ اهل بیت
بوده علاوه بر انکه غرض از ارادت ظهور کمالات
مراد است از برای مرید و ان فرع کمال ارادت است
که بمعنی عشق باشد که تا شخص بمرتبه عشق نرسد
که مرتبهٔ اتحاد باشد صفات کمالیه ان در او بروز
نتواند کردن و با هستکه عشق سبب غلو می شود
که ترجیح بدهد دوستی مراد را بر خدا و حال اینکه
خداوند نهی در غلو حق را مثل علی ابن ابیطالب ع کرد
که اذ تو خداوند بوده چه جای از دیکر انکه در شکنند
از برای مرید عامی بی بصیرت زیرا که کامل بودن مراد از برای

مرید عامی بحضرت دیوا اگر کامل بودن مراد از برای مرید
از کرامات صادره از آن ظاهر میشود نسبت بمرید
که اعم از راه باطل و راه حق میتواند بودن مادامیکه
تصرف در سموات نکرده و تصرف در الهام بجز از برای
نبی یا امام معلوم نیست ممکن بودن آن پس معلوم
نخواهد بود بطلان و حق بودن آن در نزد مرید فی
الحقیقه مثل صدور اخبار از غیوبات از شخص کافر
در زمان حضرت صادق علیه السلام از راه باطل یا مثل
حیران شدن حضرت موسی ع از افعال حضرت خضر ع
یا جوین تیر در حق حضرت علی در نماز نکردن عصر را تا
غروب آفتاب از راه حق یا غیر آن بلکه با هست که امر
محمود مراد مشتبه میشود چنانچه از محی الدین نقل میکنند که
گفته بود در عالم سیر ابابکر را در آسمان چندم و علی را
در آسمان چندم دیدم که سر بزانوی غم داشت گفتم یا علی

هنوز

هنوز سرت بزانوی غم است بجهت خلافت و این را هنوز
نفهمیده که اگر بر حق است غم خوردن آن پس ابوبکر
باطل است و چگونه راه میدهند اهل باطل را بسموات
مع قوله ان کتاب الفجار لفی سجین وقوله تعالی فاخرج
منها فانک رجیم و اگر بر باطل است غم خوردن آن
چگونه او را بسموات راه میدهند و چگونه امامی است
که بعد حق الیقین که عبادت از فوت باشد هنوز حق
و باطل را از هم امتیاز نداده و نه که عین امامی این مطلب
در دنیا فهمیدی که هر دو بر حقند در آسمان و حال اینکه
نقیض یکدیگر اند پس احسن شقوق و توسل جستن
بامام عصر است در هر زمان بحکم من لم یعرف امام زمانه
مات میتة الجاهلیة و بحکم قد علم کل اناس مشربهم
بعد از انکه فرمود فانبجست منه اثنتا عشرة عینا
تا آنکه امام هر که را اصلاح ماند مصاحب او کرده ظاهرا و باطنا

چنانچه مسموع شد از انکه شخصی چندین سال بتقوی
و عبادت و ذکر را پیشه خود در نجف و وادی السلام
کرده تا انکه حضرت امیر المؤمنین ع یا صاحب الزمان
بخواب او آمده بعد از ظهور فواید ظاهریه و باطنیه
بسیار و قبل از رؤیا که حضرت در نزد حضرت ایستاده
حضرت بخضر ع فرموده‌اند که تو حافظ و رقیبان باش مثلا
در راه سلوک و خضر ع بان فرموده بهمین طریقه که
داری عمل کن و او نکهبان بوده با وجود انکه البته از
ازل تا این زمان نکهبان بوده یا وجود آن یکی از
اولیا البته بوده از جانب امام عصر کران متعرض این
نبوده و الا عیبی است یا بجا رسیدن بحکم له معقبات
من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله و بحکم
من تقرب الی شبرا فقد تقربت الیه ذراعا الحدیث
پس عاقل ناحق تعیین حافظ و ناظر و محکن باشد چکونه

متوسل

متوسل بامر مشکوک میشود چنانچه مشهور است
بانکه سید هاشم نجفی شش ماه خدمت شخصی را
میکرد که او را کامل میدانست و لکن با در طوبت بان
ملاقات میکرد تا انکه تقوی و اعتقادات باطنیه
ان بان معلوم شود بعد بان شد خلاف تقوی
یا فساد عقیده ان پس دست از ان کشیده و توسل
بامام عصر جسته تا بعد از چند سال بنفس امام عصر جسته
تا بعد از چند سال بمرتبه کمال رسیده که حضرت در دنیا بت
حضرت سید الشهداء بان فرمود که تو سی سال است در راه
حق میکذاری هنوز سرخ نشده یا غیر ان از اینکونه عبارات
که بمرتبه کمال نفس بنفس حضرت ع رسیده علاوه بر ظهور
بسیاری از علوم و کرامات در برای ان در این بین دیو اکر
مطلوب فی محرن تا اینها ست بلکه امر عظمی است چنانچه معلوم
میشود از احادیث و بالجمله پس محقق شد از سابق قول با نکه

تضییع عمر است از بی مراد کردیدن که بجز ادعا چیزی
دیکر در بساط ایشان موجود نیست علاوه بر فساد
عمل و اعتقاد بسیار از ایشان که اکر در حقیقت منشا
اثری است وجود ایشان هر اینه باید ترقی داده
طالبرا بشناسد مرادرا یا چه نشناسد و در هر کجا
که بوده **بیت** دردم نهفته به ز طبیبان مدعی
شاید که از خزانه غیبم دوا کنند پس معتبر بتحصیل
درد است بریاضت و مجاهده که تا طبیب دوا کند درد
انرا طبیب عشق مسیح دمست و مشفق لیک چه درد
در تو نه بیند که را دوا بکند و از جمله شرایط صحبت
با اهل صفای قلب تا از لوث شرک و محبت دنیا دل او
پاک شده بواسطه تاثیر کلام از اکمل خود و بکلی قلب
توجه بحق کرده و صاحب اخلاص و محبت شود که کمال و نجات
بجز این در حقیقت نیست بحکم ولاغوینهم اجمعین الا

عبادک

الا عبادک منهم المخلصین و بالجمله پس چنانچه دانستی
از جمله شرایط باشرایط چند دیکر که تمام اتحاد و آیات
و احادیث معتبر است و دانستی ایضا انکه در تحصیل
فقاهت قلب و نور بصیرت و کوش شنوا موقوف
بذکر و عدم غفلت است چنانچه کذشت آیه فمن
شرح الله صدره للاسلام بدان انکه از جمله صفات
کامله نفس انسان کامل انست یقینا که صاحب معیشتی
بوده باشد که تنکی از برای او نباشد و ان فرع عدم
اعراض از ذکر و الا معیشت ان تنک خواهد بود علاوه
بر کور بودن ان در قیامت در دیدن جمال الهی بامط
زیرا که مراد از کوری ظاهرا کوری ظاهر نیست چنانچه
بیاید قوله تعالی وقد کنت بصیرا و علاوه بر خلاف
اخرت کما قال و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا
ونحشره یوم القیمة اعمی وقد کنت بصیرا قال و کذلک

اتیتنا آیاتنا اتتک فنسیتها وکذلک الیوم تنسی
وکذلک نجزی من اسرف ولم یومن بآیات ربه
ولعذاب الآخرة اشد وابقی و باید سلطنت فرعون
ومال قارون وعلم بسیار کسانی که ایمان بخداوند
ندارند از جمله معیشت ضنک در دنیا نیز باشد
چنانچه عموم اقتضا میکند چنانچه بدیهی بودن اعراض
ایشان از ذکر خداوند باین معنی کان دنیا که در حقیقت
مراد از وسعت معیشت وسعت قلب است که فرع اتصاف
بصفات خداوندیست که یک صفت ان الواسع است
که در امر معاش دنیا و آخرت است که بتواند مثل مریم
باشد یا دیگر از انبیا و اوصیا که هر چه عمر فرو رسانند
تمام نشود چیز ایشان بجهت برکت آن بحکم کلما دخل
علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک
هذا قالت هو من عند الله و از جا عجب باشد که گمان نداشته
باشد

باشد بحکم قوله تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا
ویرزقه من حیث لا یحتسب وغیر آن از آیات داله
بر آنکه بجز این گونه معیشت هم تنگ و ضنک است
اگر چه تمام روی زمین وعلوم اد براعیان حاصل باشد
پس اگر کسی بواسطه ذکر فقیر شود از مال حرام یا مطلقا
بعد از وسعت قلب نمیتوان گفت که صاحب معیشت
تنگ است یا بر عکس بلکه مراد از آن حرام بی برکت
است که مستلزم آن تنگی دل افتاده که مقر و محل نور
نور الهی است بحکم وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی
قلب عبدی التقی النقی المومن که معنی و ادای آنست که
غیر تقی مومن تنگ دل میباشد و بالجمله پس مردمان
بر چهار قسم اند بنا بر این قاعده بعضی صاحب وسعت
قلب با غناء ظاهری مثل ابراهیم ع و بعضی صاحب وسعت

با فقر ظاهری مثل سلمان یا غیر آن و بعضی مثل صاحب
تنگی قلب با غناء ظاهری مثل نمرود و قارون و
بعضی صاحب تنگی قلب با فقر ظاهری مثل بسیار کسان
که مصداق خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین
میباشند ولکن کسانیکه صاحب غنای ظاهری هستند
با وسعت قلب شرط آن عدم تعلق ایشان است بدنیا
وما فیها مثل حضرت ابراهیم ع که جمیع مال خود را بسبک
گفتن اسم خداوند میداد و با آنکه مال را بجای خود
مضایقه از ایشان نداشته باشند والا از جمله صاحب
تنگی قلب خواهند بود بجهت تعلق ایشان بمال دنیای
محدود و تنگ که مستلزم محبت آن تنگی قلب افتاده
مثل استلزام وسعت قلب با مور موسعه چنانچه
حدیث است بانکه قیمة المرء ما یحسنه **بیت**
اندیشه کل کنی اگر کل باشی بجهت استلزام محبت
اتحاد

اتحاد را بحکم لا فوق بینهم و بین حبیبهم و بحکم
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و بحکم
من یطع الرسول فقد اطاع الله و غیر آن و بالجملة
پس محقق شد از سابق قول بانکه از جمله صفات
کامله نفس انسان کامل آنستکه برانگیخته نشود
براو شیطان و حال اینکه کمان بکنند بانکه از جمله
مهتدین است و آن نیز موقوف بذکر است چنانچه
فرموده ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا
فهو له قرین وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون
انهم مهتدون حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی وبینک
بعد المشرقین فبئس القرین و گفته شد در سابق بر
آنکه مراد از ذکر نسبت بهر عالم یک چیزی است که بعضی
از آن یاد خداوند بودن است باسماء مخصوصه از آن
بعد از جریان بزبان که از این آیه چنان مستفاد

میتواند شد که غفلت از ذکر رحمن مستلزم اینکه بنه
برانگیختن شیطان برایشان شده چنانچه دیده اند
اهل بصیرت که کسی که غافل از ذکر شده کلاغی دو بال
خود را بر روی چشمان ایشان گذارده که هم مغنی
برانگیختگی را دارد با کور کردن و معلوم است باز کردن دیدن
از راه حق در صورت تسلط شیطان ضال مضل
برای کور کردن انوار و گمان کردن بانکه هدایت شده اند
که کمال کوری بدان متحقق میشود که مراد جهل مرکب
میتواند بودن پس در حقیقت خیال غیر خداوند گناه
میتواند بودن چنانچه فرموده **بیت** اگر این غافلی
پیوسته بودی * در اسلام بر روی بسته بودی * و غیر
از ادله عقل و نقل بر انکه ذکر خداوند در هر حال
واجب میتواند بود فی تفسیر ما من باب المقدمه که رفته رفته
ترقی میکند همین خیال غیر خداوند تا منجر بمعاصی صغیره
و از صغیره بکبیره می انجامد و کبیره بکفر و بعید نیست سبب

معاصی همین غفلت از ذکر خداوند بود پس عجب نیست
وجوب ذکر خداوند چنانچه ادله آن عقلا و نقلا
علاوه بر عموم این آیات در مقام خود بیاید یا بیان
مغنی ذکر که چه چیز است انشاء الله تعالی و اما حکمت
اسم رحمن را در اینجا آورده تا مسلکی کند بحق و اشاره
باشد باینکه چرا غافل از کسی میشوید که سبب حیات
شما است که مانند اهل حق خورده و شمشیر بالای اهل
باطل مینمایید و اشاره باینکه ذکر کسی است که سبب وسعت
رزق عالم حیوانی شما میشود که مطلوب شما در آن است
زیرا که قوام نفس حیوانی بما فوق آنست که عبادت
از نفس ناطقه قدسیه باشد پس چگونه دست از اصل
بر داشته که محال است وجود فرع بدون اصل و این خلاف
عقل است و دیگر آنکه چگونه غافل از کسی میشوید
که روزی بجا فرو منافق و دشمنان خود داده که

قوام وجود ایشان برحق است وچه جای از دوستان
واین خلاف مردانگی ومروت است ودیگر انکه غفلت
سبب موت نفس قدسیه میشود که قیام حیات حیوان
میدانست چنانچه مشهور است که دو شخص طالب
مرد کاملی که اسم او از دور ولایت خود شنیده بودند
واین دو کس زبان حیوانات را میفهمیدند بعد از انکه
بان بلد آمده از دیار بعید خود شنیدند از دو حیوانی
که بیکدیگر میگفتند که ان شخص کامل مطلوب ایشان
فوت شده بسیار افسوس خوردند وبا یکدیگر گفتند
برویم بدر خانه ان شخص به بینیم که چگونه است حال
انجنانچه دیدار دیدند ان شخص بیرون آمده تعجب کردند
وقصه مردن او عرض کردند که از دو حیوان شنیده
بودند ان شخص کامل گفت راست گفتند ان دو حیوان
دیروز انوقت از ذکر خداوند غافل شده بودم علاوه

وانکه

وانکه سبب موت نفس حیوانی نیز باهت که میشود
بحکم حدیث ما من طیر یصاد الا بتضییعه التسبیح و
غیران از احادیث در خصوص انکه صاعقه با غیران
ذاکر را نمیکیرد وحکمت دیگر انکه غفلت از اسم
ذات که مستجمع جمیع صفات کمالیه میباشد بعید
نیست عذاب از این بالاتر را از برای این کس باانکه
یاد مرتبه اسم ذات را از برای همه کس جز نفس مجردی
ممکن نتواند بودن وهم چنین استفاضه
از انوار اعیان از حکم ومعارف در سر انیعنی اگرچه
اضافه باسم ذات کرده لفظ ذکر را خداوند در قران
بلکه اضافه بضمیر متکلم کرده مثل وَمَنْ أَعْرَضَ
عَنْ ذِكْرِي تا اشاره باانکه بجمیع وجوه بخوانید
خداوند را که بجمیع وجوه حاضر وناظر است و افاضه
میکند خلق را وبالجمله این دفع برانگیخته شدن شیطان

از صفات کمالیهٔ نفس انسان کامل است و آن موقوف
بذکر خداوند رحمن شد **تمییز** بدان فوق مبانیٔ
اسم رحمن را با اسم شیطان بحکم الاسم یدل علی
المسمی کان الاسماء تنزل من السماء و آن اینست
که زیادتی لفظ شیطان بر رحمن بکلمه نکب است من
حیث الحروف و العدد بقاعدهٔ خاصی که معروف و نزد
اهل السنت و نکب در لغت بچند معنی آمده که بعضی از
آنها عدول از اعتدالست کما قال فی الجمع قوله تعالی
عن الصراط لناکبون ای عادلون عن القصد پس
معنی آیه این شد که کسی که غفلت ورزد از ذکر خدای
رحمن باز میگردد از راه اعتدال و میل بباطل کرده
خواهد بود و قال ایضا انکبه الزمان ای اتعبه و
خذله و کسره و قلبه من الفوق الی الاسفل پس معنی
میتواند
آن این بود که کسی که غفلت ورزد از ذکر خدای رحمن

رحمن نتیجه

رحمت نتیجه میکنیم و آن شیطان اگر او را تعب و
خذلان و شکستگی نماید از دو محل کوتاه اندازد و او را از فوق
بسوی اسفل که نظیر مصداق آیهٔ و من یشرک بالله فکانما
خر من السماء فتخطفه الطیر میتواند بودن مثل هبوط
خود شیطان از آسمان غرفت بزمین ذلت **قاعده**
بدان طریق استخراج لفظ نکب از شیطان بقرینه
اسم رحمن بحکم و الله یعلم المفسد من المصلح و بحکم و ما
کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز
الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض
فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم اولئک هم الخاسرون
که شیطان از حیثیت معارضه کردن با رحمن نکب در وی
از گذارده خواهد شد و هم چنین از حیثیت مسمی
بودن باسم ابلیس لاغیر آن بچیزی دیگر خواهد بود
تفاوت آن و آن اینست که زیاد و کم کردن هر یک از حروف

اسم رحمن و شیطان تا حاصل شود کلمهٔ نکب چنانچه
زیادتی شین را بر حرف راء بقاف است که صد باشد
پس صد اینجا زیاد آمده زیادتی حرف یاء بر حرف حاء
دو میشود که بعد از استنطاق حرف باء میشود و در زیادتی
حرف میم بر حرف طاء سی و یکی است که چنانچه از صد که سی کمی
شصت و نه باقی میماند و زیادتی حرف نون رحمن که مقابل
الف شیطان افتاده چهل و نه میباشد که چنانچه وضع
از شصت و نه زاید اسم شیطان میکنی حرف کاف باقی
میماند پس لفظ کاف و حرف باء زاید آمد با حرف نون در اسم
شیطان که تمام اینها اینست ك ب ن و چنانچه
ترکیب کردی این میشود نکب تا بدانی که فرق میانه عالم
رحمانیه با عالم شیطنیه نکب است که معانی انواع البسی در سابق
که چنانچه نکب را از عالم شیطنیه برداشته عالم ظاهر و هویدا
میشود که فرق میانه رحمن و شیطان نکب است و هکذا در فهم

میانه

میانه هر دو اسم اینست طریقهٔ استنباط که مغیبی حقیقی
هر دو شیئی بجز این قاعده خوب ظاهر نتواند شدن
و از جمله انچنان چیزی که عمده در تکمیل نفس است
که بدون ان کمال نفس متحقق نتواند شدن که مراد از ان
متصف شدن بجمیع صفات الله است یاد کردن ان خداوندی
که جامع جمیع صفات کمالیه است که این گونه مقام خوب که
متحقق نتواند شده چنانچه فرموده فاذکرونی اذکرکم
که یکبغی ان یاد کردن است مراد در نفس خودش علاوه
بر یاد کردن بر ملأ اعلا و غیر ان چنانچه پیدا بود
مستلزم است یاد کردن خداوندی را در نفس خودش
متصف شدن ان بجمیع صفات کمالیه خداوندی و باقی
بودن ببقاء یا انقباء ان کما هو الا لمهم لقوله تعالی
و یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و از جمله استلزام
بجهة بدیهی بودن قول بلانکه یاد کردن خداوند را در نفس

خودش معنی آن نیست حقیقت مگر در مقام خلوت خالی
از اغیار بوده و این نیست معنی آن مگر خواستن تعظیم
کردن لیخبر و اگر از خواهش نفسانی خود بوده و آن نیست
مگر صفات کامله خود را از علم لدنی و حیات و غیر آن
حتی اتصاف بصفة الحی القیومیه بنا بر قولی که صحیح باشد
که حدیث است بآنکه خداوند کتابی میفرستد از برای
اهل بهشت که مضمون آنست اول آنکتاب بسم الله الرحمن الرحیم
کتاب من الحی القیوم الی الحی القیوم چنانچه مؤید آنست
حدیث قدسی بآنکه یا ابن آدم اطعنی فیما امرتك و انته
عما نهیتك اجعلك مثلی و مثلیت اقتضا میکند متصف
شدن بدین صفت که از اعظم صفات الحی است و شاهد
این معنی در قرآن قول خداوند است که فرموده مثل نوره
کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة که مراد در حقیقت
مثال آنست که از برای خداوند مثلی باشد بلکه مراد مثال است

بلکه

بلکه شبیهی نیست بآنکه مثال عین از ممثل است مگر آنکه
بمنزله از صفات ممثل در مثال میتوانند بودن اگر
از جنبه عیان بوده باشد و شاهد دیگر آیه و لا
تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویه و کان
امره فرطا است که مفهوم آن اطاعت کردن رسول
است مر کسی را اگر بقلب یاد خدا باشد و حال آنکه رسول
خداوند را اطاعت غیر خداوند جایز نیست و امّا
حدیث ذکر کردن خداوند او را در نفس خود علاوه بر ملا
اعلی که فیست مرفوعا آنکه قال الله تعالی لعیسی
یا عیسی اذکرنی فی نفسك اذکرك فی نفسی که داخل در عموم
اذکرونی اذکرکم میتواند بودن در آنکه جزاء مقابل بآن داده
که جزاء نفس بنفس باشد که نفس خداوند نیز نفس آن میشود
که مشعر باین باشد که ذکر در نفس منتهی بمحبت و عشق میشود
چنانکه حکایت عشق اینجا میدانی لازم شد بیان کردن

عشق را در بعضی خصوصیات با احادیث بدان بداه
واگاه باش حدیث است بانکه من طلبنی وجدنی ومن وجدنی
عشقنی ومن عشقنی عشقته ومن عشقته قتلته ومن
قتلته فعلی دیته ومن علی دیته فانا دیته وعجب کرده
بنا باید بشود با طلاق کردن لفظ عشق را بر مبدأ از برای
خداوندیا بر خداوند از برای مبدأ مکو خواندن خداوند
بیاد عاشق که معلوم نیست جایز بودن آن زیرا که اسما
الله توقیفی است چنانچه با مبنت وبادارع بر خدا معلوم
نیست اطلاق شدن آن با وجود قوله تعالی فانبتها الله
نباتا حسنا وایضا وانتم تزرعونه ام نحن الزارعون
وغیر آن اما چنانچه حدیث قدسی است بانکه لا یزال
العبد یذکرنی حتی عشقنی وچنانچه حدیث است در روافی
در باب تفرع از برای عبادت عن ابی عبد الله قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم افضل الناس من عشق العبادة
وعانقها واحبها بقلبه وباشرها بجسده وتفرغ لها

شهو

شهود لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا علی عسر ام علی یسر
پس اگر مراد آنست که در عدم جواز عشق داشتن
بر خداوند یا بر عکس بانکه باید معشوق محل شهوت
بوده باشد که عاشق در عفاف بوده باشد هم چنانکه
در قاموس میگوید اولا میگوئیم که شهوت را باید
تعمیم داد که شهوت ووصل هر چیزی بحسب حال خود
باشد که باید عاشق استعفاف در آن مطلب داشته
والا عاشق نخواهد بودن هم چنانکه جایز شد عشق
داشتن بنماز وحال آنکه نماز نیز محل شهوت با معنی
نتوانست بودن پس هر معنی که در اینجا میگوئی در آنجا
نیز باید گفته شود علاوه بر آنکه از قول جالینوس
چنان بر می آید که از خیال عشق وشهوت بلکه
خیال خوردن وآشامیدن وخواب کردن بلکه
خیال خود تا از نظر محو نشود عشق نخواهد بودن

ثانیا انکه چه صنوبری دارد بجویز کردن اورا
وجایز بودن اطلاق کردن اورا بر خلق وخداوند
بعد از ان و دیکر از ادلهٔ بر مطلوب محقق در مقام خود
در کیفیت جواز عشق مجازی و عدم ان و در اینکه مجاز
بحقیقت میتواند شد یا نه که یکمعنی المجاز قنطرة الحقیقة
باشد وحال اینکه میتواند مخوان الدنیا قنطرة الاخرة
باشد چنانچه فرموده الدنیا دار مجاز اکرچه میکویند
حدیث است بانکه من عشق وکتم وعف ادخله الله الجنة
و باید حدیث باشد زیرا که جهاد اکبری از این بالاتر نیست
و این دلالت بر این دارد که مراد از مجاز در حدیث اعم
از عشق مجاز باشد چنانچه مشهور است بانکه زلیخا اول
عاشق صنم بوده بعد از انکه خود را در ایینه دید عاشق
خود شده زیرا که خود را دید که بهتر از صنم بود بعد عاشق
بیوسف ع شد و چنانچه معشوق ان پاک دامن بوده عشق
ان بحقیقی انجامید که عبادت از عشق محمد ص و اهلبیت

او بوده

او بوده باشد و بالجمله با اینست که بتصویرات
و باختیار حاصل میکند این در ابتدای خود چنانچه
یکمعنی ان اینست کما فی القاموس او مرض
وسوسی یجلبه الی نفسه بتسلیط فکره علی استحسان
بعض الصور و شکی نیست بمذمت این و یا این است
که بغتة بیک نظر می افتد و در این نیز حدیث است
بانکه قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله حب غیره
که در واقع وقوع ان بجهة وقوع تقصیر است از ان
نسبت بخداوند که از ذکر خدا [illegible] مانده اند لکن اکر
کتمان کند و عفت بورزد دور نیست بجهة ان
ببهشت وصل عالم حقیقت واصل شود چنانچه
از بعضی اکابر اولیا نقل شده که بعد از انکه باضطرار
افتادند در این مهلکه مجاهده و ذکر خداوند ایشانرا
مشرف کردانیده **تحقیق الذکر** بانه ما هو **بدان** انکه

مراد از ذکر آنچه ظاهر از احادیث میشود آن یاد کردن
خداوند است در نزد هر حرامی و حلالی که بعضی از آن
الفاظ جاریه بر زبان است بدون بودن در نماز لقوله
تعالی ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون
دیگر اگر تفصیل قاطع اشتراک است کما قال ص انی لم
اقل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
وان کان منه در معنی ذکر که در حدیث مذکور است
لازم نیاید عسر و حرج در مقامی که ممکن نشود ذکر بزبان
بلکه در مقامی که حواس را جمعیت باید صرف اموری چند نشود
که زیست انسان بدون آن ممکن نتواند بودن آن ممکن
نتواند بودن از صنایع و علوم که در این صورت آن اهم
و ذکر خداوند خواهد بود زیرا که محقق است در مقام خود
که هر یک از اعمال شرعیه حتی التجارة وغیرها مقصود
از فطره یکی از اسماء و صفات الهی شده با نیت صحیح و

دیگر

قربت و سخن در این نیست بلکه سخن در آنست که هرگاه
جمع با ذکر زبان و دل یا دل بدون زبان یا زبان
بدون دل چگونه است حال آن در وجوب و عدم آن
آنچه ظاهر میشود عقلا وجوب آنست علاوه بر احادیث
متکثره چندی که دلالت بر وجوب دارد صریحا و کنایه
و علاوه بر حکایات واقعه چندی که دلالت بر وجوب
میکند اما دلیل عقل بدانکه عالم خالی از آن
نیست که یا حق است یا باطل بدون اینکه واسطه
باشد یا بمعنی که موجودی باشد که نه حق و نه تابع
آن و نه باطل و نه تابع آن باشد بلکه منحصر باین دو
دو مبنا شد بدون شق ثالثی کما قال الله تعالی
فماذا بعد الحق الا الضلال ای الا الباطل بقرینه
حق چنانچه حق بمعنی هدایت میشود بقرینه ضلال
و در این صورت غافل شدن از ذکر خداوند حق مستلزم

افتاده شدن بعالم باطل و ابدون شوق ثالثی را
واحتراز از این واجب از آن ممکن نیست مگر باشتغال
بذکر حق پس ذکر واجب شد در هر حال الا انکه معنی ذکر
دانسته شد خصوصا هرگاه شیطان باطل بگوید
لآتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم
وعن شمائلهم ولا تجد اکثرهم شاکرین واما نقل
یا کتاب است یا سنت اما کتاب مثل قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا که فعل امر است و آن حقیقت
در وجوب است و مثل قوله تعالی فاعرض عمن تولی عن
ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم
و هذا اعراض مثل محمد ص واجب نبود که اعراض از اعراض
خدا است و آن موقوف بر اقبال کردن بذکر است پس ذکر
واجب شد و مثل قوله تعالی ولا تطع من اغفلنا قلبه عن
ذکرنا در وجوب ذکر قلبی که معلوم است از جاده هدایت
بیرون رفته و بضلالت افتاده که نهی کرده شده از اطاعت
کردن

کردن او و از خروج از جاده ضلالت واجب و آن موقوف
بذکر پس ذکر واجب و مثل قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن
القلوب و دوری از عدم اطمینان لازم لقوله تعالی
یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
و آن موقوف بذکر است بهر معنی که دانستی پس ذکر بهر
معنی لازم که تحقق او بدون آن متحقق نتواند شدن
اگر چه ذکر بزبان باشد بدون حضور دل در صورتی
که دل مشغول مطالعه علوم یا صنعتی باشد که لازم باشد
که آن نیز سبب تکمیل و اطمینان میشود و آن نیز لازم است
و آنکه گویند ذکر بعید نیست امکان و فایده او چنانچه
ما بسیار کرده ایم و فایده بیشمار از آن دیده ایم و این ضمن
آن حکایات یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم
با غیر آن میباشد زیرا که مراد از آن نفاق است یا
بدون عذری حضور نداشتن در ذکر باقی معنی

لست

کان واین نیز مثل نماز که با حضور تمام در همه ان بنده
وبا وجود این ترک ان جایز نیست ومثل قوله تعالی ومن
اعرض عن ذکری الایات چنانچه گذشت که حفظ از کوری در
عذاب اخرت لازم وان موقوف بذکر بهر معنی که دانستی
پس ذکر خداوند واجب ومثل قوله تعالی ومن یعش عن ذکر
الرحمن الایات چنانچه گذشت که قرین شدن با شیطان
وباذکردانیدن او انداه که منتهی بعذاب جهنم میشود
ان حرام واجتناب از حرام واجب وان موقوف بذکر رحمن
است ومثل قوله تعالی لهم قلوب لا یفقهون بها الایات
چنانچه گذشت دانکه تفقه وبصیرت وگوش شنوا
داشتن لازم وواجب واز موقوف بعدم غفلت از ذکر
خداوند است ومثل قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تلهکم
اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک
هم الخاسرون دانکه اجتناب از خسران مطلقا لازم

وان

وان موقوف بذکر است واز این ایه مستفاد میشود که ذکر
خداوند سبب نعیم دنیا واخرت میشود ومثل صدور از
اولیا کرامات که بکار دنیای ایشان نیز می‌آید که علاوه
بر فواید دیگر ان بجهت عموم لفظ خاسرون وغیر ان
از ایات داله بر وجوب حتی در حرب وجنگ مثل قوله
تعالی یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا
واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون بنابر اکثر دستکاری
مطلقا لازم وان موقوف بذکر است ومثل قول
خداوند است که فرموده ولا تکونوا کالذین نسوا الله
فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون ونسیان
دایر عام است بدون تقیید بوقتی دون وقتی
پس حذر از نسیان مط واجب بجهت وجوب حذر
از دخول در فساق که بنسیان حاصل می‌اید واما
سنت واحادیث در وجوب ذکر که در عرف ولغت آن

الکلمات جاریة بر زبان است که اعم از نماز و غیر آن است
بلکه ظاهر در غیر نماز است اگر چه دور نیست که بسیار باشد
و لکن ما اقتصار بسه قسم از آن میکنیم اول قوله من کان
ذاکر الله علی الحقیقة فهو مطیع و من کان غافلا عنه فهو
عاص و الطاعة علامة الهدایة و المعصیة علامة الضلالة
و این حدیث عموم دارد در اینکه در هر حال که ممکن شود انوا
نباید ترک کردن و الا بر ضلالت خواهد بودن و از جمله است
ثانی قول ابی عبد الله ع قال ما من شیء الا له حد
ینتهی الیه الا الذکر فلیس له حد ینتهی الیه فرض الله تعالی الفرایض
فمن اداهن فهو حدهن و شهر رمضان فمن صامه فهو حده
و الحج فمن حج فهو حده الا الذکر فان الله تعالی لم یرض منه
بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی الیه ثم تلی یا ایها الذین
امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و قال
لم یجعل الله تعالی له حدا ینتهی الیه قال و کان ابی کثیر الذکر

لقد کنت

لقد کنت امشی معه و انه لیذکر الله و اکل معه الطعام
و انه لیذکر الله و لقد کان یحدث القوم و ما یشغله
ذلک عن ذکر الله و کنت اری لسانه لازقا بحنکه یقول
لا اله الا الله الحدیث چند چیز از اینجا معلوم شد
یکی وجوب ذکر زیرا که مثال بصوم واجب و حج واجب
زدند و یکی معنی کثیر در آیه که نمیتوانند معنی آن را فهمید
بفهمند مگر ائمه ع بحکم و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون
فی العلم و یکی دیگر مراد از ذکر از قبیل لا اله الا الله میباشد مثل
و دیگر آنکه از مراد ذکر ~~باصطلاح~~ باصطلاح اهل بیت ع
آن ذکر بر زبان است و ثالث حدیث وارد با آنکه خداوند
فرموده که هرگاه کسی ذکر مرا بکند من حایل میشوم میانه
آن و میانه معصیت و نمیگذارم که معصیت بکند پس
هرگاه ذکر مانع از معصیت شود و ترک معصیت واجب است
موقوف بذکر پس ذکر واجب واجب شدن علاوه بر آنکه قول

بوجوب داده در میانه علما که یکی از انها بابا طاهر
علیه الرحمه است که از کاملین علما فرض و اولیا بوده که میفرماید
ذکر الله فرض واجب فرض اراد الله ذکره لواجب فرضه فقد شکر خیر اراد
ذکره بحقیقه امره فقد تحقق دو غیر آن از دیگر علماء قائل
بوجوب آن شده اند نیز مگر اینکه گفته شود که لا ادری اید
علی وجود مباح در عالم که یکی از احکام خمسه میباشد که ذکر
الله حسن علی کل حال مقوی آنست وجواب آنکه که هر یک
از ائمه واولیا یک آنی از ذکر خداوند باز نمانده اند پس مباح
از برای ایشان نبوده پس اجماع معلوم نیست تحقق آن بلکه
مغلوب شده بجهة فعل امام علاوه برانکه معنی آن تساوی
در طرفین است و عاقل فعل بدون رجحان نمیتواند بکند
چنانچه بعضی از علماء در وجود آن حرف داده اند یا آنکه گفته
شود بانکه اجماعیست عدم وجوب آن وجواب آنست که
که اجماع متحقق بفعل معصوم است یا بقول ویا بتقریر آن

دراین

وآن و دانستی در احادیث سابقه فعل وقول ابرار
در وجوب پس اجماع مغلوب شد علاوه برانکه احادیث
وآیات در فرض و وجوب ذکر صراحت وقوف آنها بیشتر است
پس احوط عدم ترک آنست مهما امکن علاوه برانکه
حسن بمعنی واجب چه ضرور دارد که باشد بدلیل قول
یوسف که فرموده انه ربی احسن مثوای یا غیر آن و
علاوه برانکه چه ضرور دارد که ایشان تحسین کردن
معنی آن این باشد که اگر کسی بداند که تکمیل نفس خود بترک
جمیع امور عالم ممکن نیست حسن خواهد بود از برای
آن چنانچه کل حال شاهد بر آنست زیرا که با مشغله
امور دنیا کل حال منافات دارد بخلاف کسی که بداند
که اگر اعتزال خواهد جست باز کامل نخواهد شد پس
در این صورت جمع میانهٔ هر دو احسن یا واجب خواهد بود
وعلاوه بر حدیث حسنات الابرار سیئات المقربین

وحدیث فوق کل بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله
فلیس فوقه بر وشکی نیست بر انکه دوام ذکر از جمله
کل بر است پس ترک ان علی وجه الامکان جایز نیست علاوه
بر انکه هر که ذکر خداوند را میکند باید از زمانی لذتی
وحلاوتی در قلب ان پیدا میشود که هر کز میل بمعاصی ولذاید
دنیا نمیکند و بسا هست که تا چند روز در غش میباشد
از لذت ذکر خدا بلکه حضوری که خداوند در نماز خواسته
جز بدوام ذکر متحقق نتواند شدن وهمچنین تکمیل
نفس که بنای عالم در حقیقت بجهت همین شده چنانچه حدیث
است از امام در تمامیت نفس که شاعر بنظم در آورده صمت
وجوع وسهر خلوت وذکر بدوام ناتمامان جهان را
کند این پنج تمام وخداوند فرمود یوم لا ینفع مال ولا
بنون الا من اتی الله بقلب سلیم وقلب سلیم فرمود که
مثل قلب حضرت ابراهیم است بحکم قوله تعالی اذ جاء ربه
بقلب سلیم واز ذکر

وان توسل یعنی بخشتن در آتش وقائل شدن
بخداوندی کواکب بلکه از بابت اشاره ببطلان الهها
بوده بدون انکه غرضی داشته باشد میزان صحة الذکر
منتبه واگاه باش در انکه از برای هر چیزی میزانی نیست
که هر گاه بدان مرتبه برسد کمال ان متحقق نخواهد
بود ومیزان اول در ذکر رسیدن بذکر خفی است
که چه خواب باشند وچه بیدار وچه در بیع وتجارت
باشد وچه در امور دیگر قلب ایشان خالی از ذکر
خداوند خالی نباشد چنانچه فرمود رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله یعنی مردانی هستند که
تجارت وبیع باز نمیدارد ایشانرا از ذکر خدا وشخص
تا باین مقام نرسد معلوم نیست ناجی بودن ان بحکم من کان
آخر کلامه لا اله الا الله وجبت له الجنة بخلاف کسی که
باین مقام رسیده عادت از برای ان حاصل شده بود

ودر حال عدم عادت بباهت که بدون یاد خداوند
اندیشا میرود کران ادبرای ان عادت خواهد بودن
چنانچه بسیار اتفاق افتاده که هرکسی هرچه عادت
از اعمال صفت کرده در وقت احتضار بان صفت
متکلم ومشغول بوده پس در این صورت باید خود را
عادت داده بذکر خداوند تا بمهلکه نیفتد در عاقبت امر
واما حدیث در انکه معنی ایه رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله این میتواند بودن آنست
که سؤال شد از امام انکه من العارف حضرت فرمودند
العارف شخص مع الخلق وقلبه مع الله اذا خلا قلبه
من الله طرفة عین لمات شوقا الیه الحدیث واین اینست
معنی ان ممکن بودن بانکه شخص تواند جمع میانه
ظاهر وباطن رابکند که قلب ان آنا ذکر خداوند
غافل نباشد چنانچه شاهدین معنی عموم ولانقطع
من اغفلنا

من اغفلنا قلبه عن ذکرنا است وغیر ان اداد لیت بتقلید
وبتقلید محقق درمقام خودش وتحصیل اینمقام موقوف
باربعین است هرقدر تواند با وجود متذکر ومتفکر
بودن در همه اوقات خصوصا در شبهای بعد از تهجد
که تا باینمقام شریف برسد که فارغ از حب غیر
نشود واگرچه با همه کس مربوط باشد ببدن ولکن
در قلب با خداوند خواهد بودن ومعیار در وصول
باینمقام تجلی نور جمال وجلال الهی است در جمیع
جهات مستتر است که شیئی را بدون نور الهی نتوان
دیدن چنانچه فرموده ثواب لا اله الا الله النظر الی وجه الله
وچنانچه فرموده اینما تولوا فثم وجه الله **وایضا**
وهو علی کل شیئ شهید واینست معنی بصیرت در آیات
واحادیث که تا شخص باینمقام نرسد از مصداق ایه
من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا

خواهد بود لان الدنیا مزرعة الاخرة و در این دنیا
هرگاه تحصیل این مقام را نکرده محالست در آن
دنیا رسیدن بدین مقام را للمصنف ای رحمت
در دلم آرام نخ و ز شب وصل تو مرا کام نی هر که
شب دوری تو روشن ندید صبح وصال تو بجز از شام
نی و الا امر هرج و مرج خواهد شد تا بجائی که رجاء
خواهد بود امر شرع شرک و کافر و این محالست بحکم
ولکل درجات مما عملوا و غیر آن از ادله در آنکه جزاء
نوع عمل است فالناس مجزیون باعمالهم ان خیرا
فخیر و ان شرا فشر و اما معیار در وصول بدین
مقام حصول شجرهٔ طیبه است در وجود و قلب از ذکر
تهلیل از بلای حواس پنجگانه ظاهره تا صادق بیاید
اعم بودن بهشت از جسمانی و روحانی چنانچه گذشته
روحانی آن در حدیث ثواب لا اله الا الله النظر الی وجه الله

و تا کادن

و تا کاد بنیاید جمع بودن مر انسان در هر دو نشاتین
آن ظاهر و باطن را چنانچه در حدیث است بانه من قال
لا اله الا الله غرست له شجرة فی الجنة من یاقوتة
حمراء نبتها فی مسك ابیض احلی من العسل و اشد
بیاضا من الثلج و اطیب ریحا من المسك فیها امثال
ثدی الابکار تعلو عن سبعین حلة قال رسول الله
صلعم خیر العبادة لا اله الا الله و خیر العبادة لا
اله الا الله و خیر العبادة الاستغفار و ذلك
قول الله تعالی و کتابه فاعلم انه لا اله الا الله و
استغفر لذنبك و بحکم عموم من کان فی هذه اعمی
فهو فی الاخرة اعمی دور نیست که در این دنیا اگر در
وجود خود نبیند این شجر را در آن دنیا محال باشد.
دیدن او را بلکه اینها خود نفس انسانی بوده و باید

خود را نما نبود چنانچه هرگاه خواهد تا جز شجر شود
باید از تخم خود آن شجر را کشت اولاً بعد از مدتی گردد
در زمین و آب خوردن آن تا از شجر حاصل از خود ظاهر
شده نفس خود بجهد آن کس قرار بگیرد ثانیاً و همچنین
نفس انسانی باید بعبادت و ذکر و تحصیل علم جمیع مقصود
و حور العین و طوبی و ولدان و عیون و انهار را از خود
بیرون آورده اولاً تا تواند در آن قرار بگیرد ثانیاً
چنانچه گذشت قول دوائك فيك وما تشعر وداءك
منك وما تبصر وتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى
العالم الاكبر وانت الكتاب المبين الذي باحرفه
يظهر المضمر عبدا عانکه ای نسخه جمال شاهی که توئی
و ای نسخه نامه الهی که توئی بیت بیرون ز تو نیست انچه
در عالم هست : از خود بطلب هر انچه خواهی که توئی
چنانچه سلمان رحمة الله آتش از پای خود بیرون آورده
از برای چیزی پختن از برای خود چنانچه ما شنیده ا

دیدیم

دیدیم که باندک زمانی که لا اله الا الله میگفت
درختی از نور در دل من پیدا شده و حال اینکه از عوام
بوده و معنی مثلا کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت
وفرعها في السماء دانسته و دلیل عقل و کتاب
و نقل در خصوص انچه ذکر کردیم عاماً و خاصاً نمیتواند
که بوده باشد از برای اولوا الالباب چنانچه حافظ فرموده
بیت منکه امروزم بهشت نقد میباید بدست • وعده
فردای ناهل را کجا باور کنم : بیت و دیگری فرموده
من دران مینم که امروز درها وا شود : و چنانچه انبیا
و اولیا و زوجات و جواری و اصحاب ایشان اینگونه کرامات
بسیار میزدادند و بما نده و غیر آن پس چگونه از علمای امت
محمد صلعم بلکه امتان نتوانند سر زدن و حال اینکه فرموده
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و بلکه انبیاء و سلف
تمنای امت بودن محمد صلعم را میکردند و از جمله آیات

دالّه بر مطلوب قوله تعالی است ولو ان اهل القری امنوا
واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض وایضا
ولو انهم اقاموا التوریة والانجیل وما انزل الیهم من
ربهم لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم وایضا
ولو ان اهل الکتاب امنوا واتقوا لادخلناهم جنات
النعیم که لام در ان لام خالی باید بوده باشد یعنی اگر ایمان
وتقوی اهل کتاب هم برسانند هر اینه ودر اینجا لا ایشانرا
داخل بهشت میکنیم وعنوان از ایات واخبار وارده انکه
از ذکر ومحبت اهل بیت ع که در حقیقت مراد از ایمان وتقوی
ها انست اینگونه مقامات حاصل میشود متهلل باش
ودرد کن بدینگونه ذکر که بعضی حضور دل وتوجه باشد
که شامل مطلق ذکر میتواند بودن بلکه ظاهر در الفاظ
جاریه بر زبانست عرفا ولغة وشرعا علاوه بر نفی بودن
ان در حدیث سابق که در نماز بدون حضور وتوجه

ممکن

ممکن نیست الله شدن بحکم اقم الصلوة لذکری بمنزله
محال است که صاحب مقام معنوی بوده ونماز بمنزله
علی بوده که صاحب مقام حقیقت بوده که ذکر بدین
معنی که عبادت از حضور باشد اگر از نماز بوده چنانچه
فرموده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر
الله اکبر چنانچه فرموده افضل العبادة لا اله الا الله
که ائینه جام جهان نمای دل ادنای تجلی جمال لم یزلی
انا این کلمه صیقل داده میشود از معاصی وخیالات
فاسده کما قال ع لکل شیء صقالة وصقالة القلب لا اله الا
الله از روی خصوص علما انکه فرموده ایضا ولکل شیء
صقالة وصقالة القلب ذکر الله از روی عموم تجلی
جمال الهی چنانچه گذشت حدیث با انکه ثواب لا اله الا
الله النظر الی وجه الله ومعلوم است قول با انکه وجه
خداوند اشرف از ماسوی حق است پس باید تهلیل

بمنزلهٔ وجه الله باشد در نسبت بعبادات در میانهٔ
موجودات الا آنکه فرمود پیغمبر صلعم اول ما یحاسب به
العبد الصلوة اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت رد ما
سواها والخ مورد که محمد صلعم بمنزلهٔ ذکر شد که چنانچه
فرمود ذکرا رسولا و علی ع بمنزلهٔ نماز شد کما قال انا
صلوة المؤمنین که کسی ایمان بوجوب نماز نیاورده
خواهد بود که عالم صورت متحقق از آنست و کسیکه
ایمان بذکر نیاورد ایمان بمجمل نیاورده خواهد بود که عالم
معنی متحقق از آنست که هر دو محتاج بحقیقت اند در تحقق
پس معنی اینکه این شد بتحقیق علی ع نهی از ابی بکر و عمر
میکند و محمد صلعم نور کتر از آنست در نهی از بغض
که محمد ذکر عالم انسانی و علی صلوة عالم انسانی و ابی
بکر فحشاء عالم انسانی چنانچه بعضی از حروف فحشاء
از جوهر وجود عایشه که دختر آنست متحقق بقاعدهٔ

جعفر میشود که فحشاء صورتی از جوهر وجود عایشه است
و از اینجا استکه فحش از آن ظاهر شد که حضرت نهی کردند
ابن از آن و فرمودند بان هر کاه فحش ممثل میشد هر آینه
میبود مثال بدی پس از کوزه همان بیرون تراود که
در اوست و عمر منکر عالم انسانی است چنانچه عدد
منکر مطابق با عدد عمر است بقاعدهٔ اعداد خلاف اما ان
که ترک نماز میکنند که یقین از برای ما بهم رسید و حال
اینکه یقین صورت جوهری وجود علوی و فاطمه و حسنین
بوده و شبی هزار رکعت نماز میکرده با وجود اینکه
فرمود لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا پس یقین
بمعنای موت شده در آیه واعبد ربک حتی یاتیک
الیقین نکتهٔ جعفریهٔ عرفانیه منشعر بدین
معنی باش که ما ختم کتاب در خصوص ذکر را باید بلا اله
الا الله بکنیم تیمنا بقوله صلعم من کان اخر کلامه لا اله
الا الله

الا الله وجبت له الجنة وان اینست که کلمهٔ لا اله الا
الله نیست مکر خود لفظ جلاله لکن باعتبارات متعدده
ان از ان حاصل آمده که هرکاه مکررات انرا حذف کرده
جز حرف جلاله باقی نماند تا دلیل بر اینکه حقیقت عالم
توحید را جز حرف جلاله باقی نماند تا دلیل بر اینکه
حقیقت عالم توحید را جز حق نتواند بیان کرد یعنی انکه
حقیقت بجز ان نیست دیگری مجاز و بیان ان اینست که
الف وحدت منضم بلام حقیقت را هرکاه منعکس کردی
عالم نفی مطلق ظاهر میشود که عبارت از حرف لا باشد
اشاره باینکه بعد از حقیقت در حقیقت بجز ذات حق
محقق نه که مراد از ان حرف لا باشد که مقام بطلان است
که عبارت از ابی بکر و عمر باشد بحکم لکنتما لا بعد از انکه گفته شد
بعلی انت بیننا کنون لا لنا پس معنی حدیث لا اله
الا الله اوله کفر و اخره ایمان اینشد یعنی عالم توحید

اول

اول یدست عالم کفر بود که عبارت از ابی بکر و عمر سک
باشد که بعد اسم علی است ع لان العاقبة للمتقین
علاوه برمعنی مشهور ان که عبارت از نفی مطلق اله باشد
اولا و اثبات واحد باشد ثانیا و بالجمله چنانچه لام حقیقت را
از جلاله بر میدارند لفظ اله میماند تا اشاره باینکه مثال
حقیقت چیزی فی الحقیقة نیست و چنانچه لای معکوس
از حقیقت را منتظم بالف و لام حقیقت میکنی بعد از ادغام
لام حقیقت را در لام مثال استثناء بوجود امده
ظاهر اکر مقام نوح و مقام نبوی بوده چنانچه عدد
الا مطابق با عدد نبی میباشد که عبارت از شصت
و دو باشد نیز اکر کفتیم که الا مرکب از حرف لا و حرف ال
میباشد که شصت و دو میباشند و عدد لا اله الا الله
باسقاط ان صد و نود و شش شد که حاصل ضرب چهارده
در چهارده میشود که عبارت از مقام تجرید چهارده

معصوم باشد که حقیقت ایشان مفطور از فطرت عالم
توحید که ظاهر از ایشان شد گشته این دو صفت نیست
که الف زاد و یکی با الف جلاله را و الا مطابق با حروف
اساس علویه ابجد که مونی چهارده حروف نظیره ابجد
که عبادت از چهارده معصوم است میشود تا اشاره با سکینه
عالم نفی و عدم بشر افتد حقیقت بسبب ظهور عالم حقیقت
میشود پس منضم میکنی لفظ جلاله را با این میشود
لا اله الا الله پس معنی شهد الله این میشود یعنی کلمه
لا اله الا الله که کلمه توحید است از خود لفظ الله پیدا شد که
در اثبات وحدانیت محتاج بغیر نیست وحدانیت او عین
ذات است که خود دلیل خود شد چنانچه آفتاب آمد دلیل
آفتاب و لا لازم می آید خلاف وحدانیت در حقیقت در
صورتی که غیر مدخلیت در ظهور و ثبوت وحدانیت
آن میداشت و انا اینجاست که فرمود اعرفوا الله بالله فذلک
ذاته

ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته و دیگر
معجزات اسرار لفظ جلاله آنست که هرگاه حذف کردی
الف را لله میشود و هرگاه اول حقیقت ابراحد
کردی له میشود و این هرگاه مثلا و حقیقت حذف
شد هو میشود و هرگاه معکوس کردی هللا
میشود که یا امر و بتهلیل نبی و ولی باشد یا غیر
آن و هرگاه منقلب کردی ان لا اله میشود تا
اشاره بلا شریک له باشد و غیر آن از معجزات
از جمیع جهات تا انکه در جلالیه الالهیه مذکور کرده ام
فلا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله صلی الله
علیه و آله و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم
الراحمین تمام شد این رساله در یوم پنجشنبه سیم
شهر ربیع الثانی من شهور سنه ۱۲۷۵